

# نقدی بر مرزبان نامه

## شرح دکتر خلیل خطیب رهبر

دکتر خلیل خطیب رهبر

عضو هیات علمی دانشگاه آزاد تبریز

«مهر و لطفش» (حضرت محمد (ص)) گرفته‌اند، در حالی که با توجه به قرینه‌ی رضوان که فرشته‌ی نگهبان بهشت است، منظور از رحمت نیز «فرشته‌ی رحمت» می‌باشد. فرشته‌ی رحمت در مرزبان‌نامه یک‌بار دیگر نیز به کار رفته: «پس آن‌گاه چون فرشته‌ی رحمت به سر چاه آمد»<sup>۲</sup> و در دیوان حافظ نیز آمده:

گرفته ساغر عشرت فرشته‌ی رحمت

ز جرعه بر رخ حور و پری گلاب زده<sup>۳</sup>  
و کلمه‌ی «درفشانند» را نیز از فعل «درفشیدن» به معنی «درفشیدن» گرفته‌اند و «درفشانند» و «درفشاند» و «درفشیدند» به معنی توجه به قرینه‌ی نورافشانی ظاهراً باید این کلمه را «درفشانند» به معنی «نثار کنند، بپاشند» بخوانیم و ضمیر «ش» را که بعد از رحمت دوم آمده و مضاف‌الیه گرفته‌اند، مضاف‌الیه نیست و متمم می‌باشد. پس با توجه به این توضیحات معنا این‌طور می‌شود: فرشته‌ی رحمت از پرده‌داران خوابگاه استراحت اوست و... فرشته‌ی رحمت همه شب مشعلی نور بر او نثار کند، بر او نورافشانی کند.

۲- صفحه‌ی ۹، در عبارت: «و سند بادنامه که باد قبولش نامیه‌ی رغبات را در طبایع تحریک داده است» درباره‌ی نامیه‌ی رغبات نوشته‌اند: «نیروی فزاینده‌ی رغبت‌ها و خواهش‌ها و گرایش‌ها» اما با توجه به کلمه‌ی باد منظور از نامیه: «نفس نباتی است که قوتی و نیرویی در گیاهان است و کار آن نمو و رشد گیاه است. و ترکیب نامیه‌ی رغبات اضافه‌ی تشبیه‌ی است و معنی عبارت این است: و سند بادنامه که باد قبول آن رغبت‌ها و میل‌ها را که مانند نفس نباتی و قوه‌ی رشد گیاهان است در طبیعت‌ها به حرکت درآورده است» یعنی باعث به‌وجود آمدن رغبت در طبایع مردم شده است.

۳- در صفحه‌ی ۱۰، در این عبارت: «قدح‌های مزوج از قدح و مدح آن را اسماع خوانندگان بر نوای اسجاع او از یک‌دیگر فرا گرفته» بر روی کلمه‌ی «قدح‌ها» شماره گذاشته و در پایین نوشته‌اند: «قدح: به فتح اول و سکون دوم، نگوشت» و شاید در گذاشتن شماره اشتباهی صورت گرفته و شماره باید بر روی قدح گذاشته می‌شد نه قدح‌ها.

۴- در صفحه‌ی ۳۱، در عبارت: «یک‌روز بتازگی در آتش هوس من دمید» کلمه‌ی بتازگی را در ذیل شماره‌ی ۱۹ این‌طور معنا کرده‌اند: «تازگی: بشاشت و گشاده‌رویی» در حالی که بتازگی یک کلمه است و به معنی دوباره و مجدداً می‌باشد.

۵- صفحه‌ی ۴۱ در جمله‌ی «تا روش روزگار او را تذکره‌ی بی باشد»

□ از قرن ششم هجری قمری با نوشته‌شدن کلیله و دمنه به وسیله‌ی نصرالله منشی، شیوه‌ی در نثر فارسی پدید آمد که به نثر فنی معروف است. بعد از او افراد بسیاری با تقلید و پیروی از او به این شیوه (نثر فنی) کتاب نوشته‌اند که مرحوم مجتبی مینوی در مقدمه‌ی مصحح کلیله و دمنه حدود چهل کتاب را ذکر می‌کند.<sup>۱</sup> یکی از این کتاب‌ها مرزبان‌نامه است که به‌وسیله‌ی سعدالدین وراوینی نوشته شده است و «کتابی است مشتمل بر حکایات و تمثیلات و افسانه‌های حکمت‌آمیز که به طرز و اسلوب کلیله و دمنه از السنه‌ی وحوش، طیور، دیو و پری فراهم آورده‌اند».<sup>۲</sup> اما هم‌چنان که از اسم این نوع نثر (فنی) آشکار است نثر این‌گونه کتاب‌ها ساده نیست بلکه پر از لغات مشکل و بعضاً مهجور عربی و فارسی است و هم‌چنین پر از آیات، احادیث، امثله، ابیات تازی و پارسی. و کتاب مرزبان‌نامه هم که به این شیوه نوشته شده، همین مشکل را دارد و برای این‌که این مشکل حل شود، برخی لزوم شرح و توضیح این کتاب را احساس کرده‌اند. یکی از این افراد آقای دکتر خلیل خطیب رهبر استاد بازنشسته‌ی دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران می‌باشد که الحق دست به کار عظیمی زده‌اند و کمک بزرگی در حل مشکلات کتاب به دانشجویان و دیگر مراجعه‌کنندگان نموده‌اند و آن‌ها را از مراجعه به فرهنگ‌های مختلف بی‌نیاز کرده‌اند. اما در شرح ایشان، با وجود تمام محسنات، برخی ایرادات به نظر نگارنده رسیده است؛ از جمله این‌که در نقل معانی لغات در بعضی جاها با تسامح برخورد شده و معنایی برای لغات نقل شده که در عبارت به کار رفته به آن معنا نیست و هم‌چنین در معنی بعضی عبارات و ابیات نیز اشتباهاتی دیده می‌شود و... که نگارنده بر آن است در حد وسع خود این اشکالاتی را که به نظرش رسیده، مطرح سازد و نظر پیشنهادی خود را درباره‌ی آن‌ها بیان کند تا «چه قبول افتد و چه در نظر آید».

۱- صفحه‌ی ۵، در معنی این عبارت «... که رحمت از سنده‌ی خوابگاه استراحت اوست و رضوان از خزنه‌ی خلوت‌سرای سلوت او. رحمتش همه شب مشعلی نور درفشاند و رضوانش گرد نعلین به گیسوی حور افشانند»، نوشته‌اند: «آن‌که بخشایش ایزدی از پرده‌داران خلوتگاه آرامش و آسایش اوست و نگاهبان بهشت از گنجوران سرای خرسندی وی. مهر و لطفش هر شب قندیل نور درخشان کند و رضوان گرد از پای افزایش با موی حور بهشت بسترده» ایشان کلمه‌ی رحمت را در مورد اول در مفهوم «بخشایش ایزدی» و در مورد دوم در مفهوم

تذکره را پند دادن، یاد دادن معنا کرده‌اند و به نظر می‌رسد، در این جا به معنی یادگار باشد. یعنی به عنوان یادگاری از روش روزگار او باشد.

۶- صفحه‌ی ۴۶، در پاورقی، ذیل شماره‌ی ۸ درباره‌ی انتهای نوشته‌اند: «... مصدر باب انفعال» که درست نیست و انتهای از باب انفعال می‌باشد.

۷- صفحه‌ی ۵۶، در این جمله: «و به مجرد کوشش و طلبیدن، جوشش و طهین دست ادراک به دامن مقصود توان رسانید» درباره‌ی کلمه‌ی «مجرد» نوشته‌اند: «مجرد: پیراسته و برهنه کرده و پوست باز کرده و برکشیده... مجرد کوشش: در این جا به معنی کوشش تنهاست» در حالی که «بمجرد» «حرف اضافه‌ی مرکب است به معنی بمحض، در حال، بلافاصله و در همان حال».<sup>۵</sup>

۸- صفحه‌ی ۷۳، در معنی عبارت: «دستور را از این سخن سنگی عجب بدنان آمد» فقط نوشته‌اند «دستور را... بدنان: به دندان دستور، را حرف اضافه است» و درباره‌ی سنگ به دندان آمدن چیزی نوشته‌اند. سنگ به دندان آمد: «تودهنی خوردن، جواب دندان شکن شنیدن، محکوم شدن، مجاب گردیدن».<sup>۶</sup>

۹- صفحه‌ی ۸۶، در معنی این دو بیت:

گر دل ز تو اندیشه‌ی بهبود کند

جان در سر اندیشه‌ی خود زود کند

آن جا که رسید اگر عنان باز کشد

خود را و مرا هزار غم سود کند

نوشته‌اند: «اگر دلم از تو به فکر درمان جستن باشد، زود جان خود را در کار این اندیشه‌ی خام از دست دهد، ولی اگر به کوی نوید تو فراز آمد و عنان باز پس کشید، خود را و مرا از زیان هزار غم رها کند است» به نظر می‌رسد در معنای بیت دوم اشتباهی صورت گرفته است. اولاً، عنان باز کشیدن در فرهنگ معین به معنای: ۱- ماندن، ساکن شدن؛ ۲- از کار ایستادن آمده است. ثانیاً، سود کردن به معنی به دست آوردن چیزی می‌باشد نه از دست دادن چیزی. بنابراین معنای بیت این می‌شود: وقتی که آن جا یعنی به سرزمین تو رسید اگر بماند و ساکن شود برای خودش و برای من هزار غم سود می‌کند، یعنی به دست می‌آورد، کسب می‌کند، ایجاد می‌کند. (خود را و مرا به هزار غم گرفتار می‌کند)

۱۰- صفحه‌ی ۹۹، در این جمله: «بخل و امساک از کدخدایی مذان» درباره‌ی کدخدایی نوشته‌اند: «کدخدایی: کارسازی و گزاردن کار و تدبیر امور...» که درست نیست و کلمه‌ی کدخدایی به معنی صرفه‌جویی می‌باشد که این کلمه در فرهنگ معین آمده و یکی از معانی آن اقتصاد و صرفه‌جویی می‌باشد که همین عبارت مرزبان نامه به عنوان شاهد مثال ذکر شده است.

۱۱- صفحه‌ی ۱۰۸، کلمه‌ی «درکشیدند» را که درباره‌ی اسب می‌باشد ذیل شماره‌ی ۲۴ «بیرون آوردند» معنا کرده است، اما به نظر می‌رسد به معنی به حرکت درآوردن از افسار او کشیدند، باشد.

۱۲- صفحه‌ی ۱۱۴، در این عبارت: «و بدانک از معظلمات وقایع جز به رنج و ماثرت ذل و مکابرت با گردش ایام بیرون نتوان آمد». کلمه‌ی «ماثرت» را «پیوسته به کاری پرداختن» معنا کرده‌اند و یکی از معانی ماثرت «تحمل» می‌باشد که هم با سیاق عبارت سازگار است و هم فهم آن ساده و آسان است.

۱۳- صفحه‌ی ۱۲۱، در عبارت: «در آن حال چندین کس از مادر، پدر، دایه، دلاک، حاضنه و راضعه به تربیت او قیام می‌نمایند». درباره‌ی «راضعه» نوشته‌اند: «دختر شیرخواره؛ به نظر می‌رسد این کلمه مصحف مرضعه باشد به معنی دایه» که درست نیست و خود کلمه‌ی راضعه در فرهنگ معین به معنای دایه و شیرده آمده است.

۱۴- صفحه‌ی ۱۲۹، در عبارت: «و میان ما برادران خیال موالات و برادری و روابط مواخات و هم‌زادی در کشاکش مناظرت گسیخته نگرده» کلمه‌ی «هم‌زادی» را «هم‌سال بودن» معنا کرده‌اند که درست نیست و در این جا با توجه به کلمات برادری و مواخات به معنی «فرزندی که با فرزند دیگر تماماً زاده شده، دوقلو، توامان» می‌باشد.<sup>۷</sup>

۱۵- صفحه‌ی ۱۳۲، «نومید دلیر باشد و چیره‌زبان / ای دوست چنان مکن که نومید شوم» که مضمون این بیت در گلستان هم آمده: «هر که دست از جان بشوید هرچه در دل دارد بگوید»<sup>۸</sup>

۱۶- صفحه‌ی ۱۴۶ در این عبارت: «بحکم دالت قدیم و صحبت سابق به‌خانه‌ی او نزول کرد» درباره‌ی دالت نوشته‌اند: «دالت: به تشدید لام مفتوح به معنی اعتماد و گستاخی گونه، اسم است از ادلال «اعتماد کردن، وسیله جستن، گستاخی نمودن و از حد در گذشتن».

اما با توجه به این که یکی از معانی «دالت» در فرهنگ‌ها «آشنایی» می‌باشد، بنابراین کلمه‌ی دالت در این عبارت نیز به معنی «آشنایی» مناسب است. به این معنی در مرزبان نامه باز هم آمده: «با او دالت و آشنایی داشت». (ص ۵۰۱)

۱۷- صفحه‌ی ۱۵۲، در عبارت: «و حلقه‌ی تقاضا بر دری دیگر می‌زند که تو آن جا از جفت خویش چون کلید بر طاق و حلقه بر درمانی» «حلقه‌ی تقاضا» را «تشبیه صریح» گرفته‌اند که درست نیست، بلکه اضافه‌ی اقترانی است یعنی حلقه را به نشانه‌ی تقاضا بر در می‌زند.

و عبارت «چون حلقه بر در ماندن» کنایه از محروم ماندن و بی‌نصیب بودن می‌باشد. این ترکیب در لیلی و مجنون نظامی هم آمده:

می‌گفت گرفته حلقه در بر کامروز منم چو حلقه بر در<sup>۹</sup>  
۱۸- صفحه‌ی ۱۵۳، در عبارت «من نیز بر وفق احکام شرع گوش فرا حلقه‌ی انقیاد او دارم».

«حلقه‌ی انقیاد» را تشبیه صریح گرفته‌اند که درست نیست و اضافه‌ی اقترانی می‌باشد، یعنی حلقه‌ی بی که نشانه‌ی انقیاد و فرمانبرداری می‌باشد.

۱۹- صفحه‌ی ۱۵۸، در عبارت «بر چنین دوستی تکیه‌ی اعتماد نتوان کرد» «تکیه‌ی اعتماد» را تشبیه صریح گفته‌اند که به نظر می‌رسد اشتباه باشد و اضافه‌ی ناشی به منشا می‌باشد، یعنی تکیه‌ی بی که ناشی از اعتماد باشد.

۲۰- صفحه‌ی ۱۶۱، در عبارت «چون چمن در بهار توانگر و چون شاخ در خزان مستظهر»

درباره‌ی مستظهر نوشته‌اند: «... جایگاه ثروت و قوت حال، اسم مکان از استظهار» اما به قرینه توانگر که صفت فاعلی است می‌توانیم مستظهر را نیز اسم فاعل بگیریم به معنی پشت گرم و پشت گرم شونده.

۲۱- صفحه‌ی ۱۷۰، در عبارت «و در این مسامحت بخل نمی‌نمایم» «مسامحت» را به معنی «آسان‌گیری و گذشته مصدر باب مفاعله از مجرد مسامحت» گرفته‌اند، اما با توجه به سیاق عبارت بهتر است مسامحت را به معنای به‌تاخیر انداختن و کوتاهی کردن و اهمال بگیریم.

۲۲- صفحه‌ی ۱۷۱، در عبارت «انگشت قبول بر چشم نهاد» انگشت قبول را استعاره‌ی مکنیه گرفته‌اند که درست نیست و اضافه‌ی اقترانی می‌باشد، یعنی انگشت خود را به نشانه‌ی قبول و پذیرش بر چشم نهاد.

۲۳- صفحه‌ی ۱۸۴، در عبارت «شخصی مستجمع این خصال و متحلی بدین خصائص از زخارف دنیا اعراض کرده» درباره‌ی مستجمع نوشته‌اند: «... جای گردآمنن، مجمع اسم مکان از استجماع». اما به نظر می‌رسد که کلمه‌ی مستجمع در این جا به صورت اسم فاعل و به معنای جامع و جمع‌کننده و گردکننده درست باشد.

۲۴- صفحه‌ی ۱۹۱، در عبارت «بدانک نفس را دو شاگرد ناهموارند حرص و شهوت نام، یکی شکم‌خواری، دردیگشی و یکی: رعنائی، خودآرایی» کلمه‌ی دردیگش را به فتح دال «دردیگش» خوانده‌اند و این طور معنا کرده‌اند: «دردیگش: در این جا یعنی آن که رنج پُر خواری کشد» که درست نیست و با توجه به شکم‌خوار، باید دردیگش بخوانیم یعنی «آن که شراب را تا ته پیاله با دُرد می‌آشامد، شراب‌خواره».

۲۵- صفحه‌ی ۲۱۵، در معنی این عبارت «دیوی که به وقت افسون چون ابلیس از لاجول بگریختی و چون مغناطیس در آهن آویختی» نوشته‌اند: «عفریتی که به‌گاه گریز از چنگ افسونگر انسان به چابکی می‌جست که شیطان از لاجول گفتن مردم و هنگام حمله چنان به شتاب گرفتار را می‌ربود که آهن ربا آهن را».

جمله‌ی اول کاملاً واضح شرح نشده و جمله‌ی دوم اشتباه معنا شده. بنابر این معنای این عبارت به این صورت می‌باشد: با افسون خواندن دیو را به بند می‌کشند، اما این دیو آن قدر شجاع و زرنگ می‌باشد که با افسون نیز نمی‌توان او را به بند کشید و وقتی می‌خواهند افسونی بخوانند و او را به بند بکشند، چنان به سرعت فرار می‌کند، هم‌چنان که ابلیس از لاجول گفتن مردم می‌گریزد. و این نکته جزو اعتقادات و باورهای مردم است که دیو از آهن می‌گریزد، اما این دیو آن قدر جسور، زرنگ و شجاع است که نه تنها از آهن نمی‌گریزد بلکه مانند آهن ربا از آهن می‌آویزد. مضمون گریختن دیو از آهن در شعر نظامی نیز آمده:

چو دیو از آهنش دشمن گریزد

که بر هر کس که افتد برنخیزد  
(به نقل از لغت‌نامه‌ی دهخدا)

۲۶- صفحه‌ی ۲۹۹، در عبارت «می‌باید که به صرف اندیشه‌ی ژرف در این کار ننگ کنی».

کلمه‌ی صرف را با «کسری حرف اول» صرف خوانده‌اند و نوشته‌اند: «صرف اندیشه: اندیشه‌ی درست و پاک، صفت مقدم بر موصوف» اما اگر کلمه‌ی صرف را با فتح حرف اول (صرف) به معنی کاربردن بخوانیم، درست‌تر به نظر می‌رسد و با سیاق عبارت بیش‌تر سازگار است. و معنا این طور می‌شود: «به صرف اندیشه: با به کاربردن فکر و اندیشه».

کتاب

مرزبان نامه

تألیف مرزبان بن رستم بن شروین از شاهزادگان طبرستان  
در اطراف قرن چهارم هجری و اصلاح کتاب  
بنا بر و در شیخ محمد اللقی  
الولادف در اطراف قرن  
ستم هجری

صحیح و تجدید

محمد بن عبد الوهاب قزوینی

طبع

بسم الله

کتابخانه‌ی بهار - تهران

در مطبعه‌ی بهار در لندن از بلاد ملانند طبع رسید

چاپ مجدد

۲۷- صفحه‌ی ۲۳۱، در عبارت «هوای بارد از دم سلفگان فقاع گشوده» درباره‌ی فقاع گشودن نوشته‌اند: «فقاع گشودن: لاف‌زدن و نازش نمودن» در حالی که مرحوم قزوینی در پاورقی مرزبان نامه بعد از نقل معانی اصلی این ترکیب نوشته‌اند، این جا معنی «حکایت کردن» مناسب است.<sup>۱۰</sup> هم‌چنین در فرهنگ معین فقاع گشودن به معنی «حکایت کردن، حاکی بودن» آمده و همین عبارت مرزبان نامه به عنوان شاهد مثال ذکر شده است.

۲۸- صفحه‌ی ۲۳۸، در عبارت «دست تعرض به گرد کرده و انلوخته‌ی دیگران یازیدی» درباره‌ی دست تعرض نوشته‌اند: «دست تعرض: دست تجاوز، استعاره‌ی مکنیه» که درست نیست بلکه «دست تعرض» اضافه‌ی اقترانی می‌باشد یعنی دست را برای تعرض، به نشانه‌ی تعرض به گرد کرده‌ی دیگران یازیدی.

۲۹- صفحه‌ی ۲۵۱، در عبارت «در شأن من آمده است» نوشته‌اند: «شأن: به فتح اول و سکون دوم، حال و کار» که درست نیست و «در شأن» یک ترکیب است که به معنی «در حق» درباره‌ی.

۳۰- صفحه‌ی ۲۹۰، در عبارت: «راز چیزی ست که بالای آن در محافظت است و هلاک آن در افشاء» توضیح داده‌اند: «بالا: به فتح اول آزمون سخت و غم جانفرسا، ظاهراً «بالا» چندان مناسب مقام نمی‌نماید و صحیح شاید «بقا» بوده است، به قرینه‌ی هلاک در جمله‌ی بعد» بعد نوشته‌اند: «راز به نگاه‌داری می‌پاید و می‌ماند و به فاش کردن می‌میرد و نابود می‌شود».

این استنباط درست نیست و همین کلمه‌ی «بالا» در این جا مناسب مقام است، یعنی در حفظ کردن راز انسان به بالا و مصیبتی و غمی گرفتار است و در افشا و فاش کردن آن دچار هلاکت می‌شود (افشای

راز موجب هلاکت می‌شود) و بلا و هلاکت به خود سر مربوط نیست بلکه به صاحب سر مربوط است.

۳۱- صفحه‌ی ۳۰۹، در معنی عبارت «مار که آزرده شد سر کوفتن واجب آید و الا از زخم دندان زهر افسای او ایمن نتوان بود» نوشته‌اند: «ماری را که آزار رساند باید کشت ورنه از آسیب نیش وی که مرگ‌آور است در امان نخواهی ماند» که در معنای قسمت اول عبارت اشتباهی صورت گرفته و درست آن این است: «مار که آزار کرده شده اذیت کرده شد (به ماری که آزار رسید و زخمی شد) باید کشت و سر او را کوفت». ۳۲- صفحه‌ی ۳۱۳، در معنی این عبارت «که صفقه‌ی نیکوکاران هرگز خاسر نبوده است» و نوشته‌اند: «نیکوکاران در خرید و فروخت هرگز زیان نکنند (از نیکی زیان نبینند)».

معنایی که آقای دکتر خطیب رهبر استنباط کرده‌اند، درست به نظر نمی‌رسد چون با توجه به سیاق عبارت نیکوکاران فاعل نیست و معنای آن این است «معامله‌ی با نیکوکاران هرگز زیان‌آور نبوده است».

۳۳- صفحه‌ی ۳۲۴، در عبارت «لیکن از این معانی اقتناء ذخایر نیکونامی و اجتناء ثمرات حسن حفاظ ما می‌جوید» درباره‌ی حفاظ نوشته‌اند: «به کسر اول نگاهبانی و پاسداری و محافظه، حفاظ ما: پاس داشتن جانب ما، اضافه‌ی مفید و ابستگی مفعولی» اما به نظر می‌رسد حفاظ در این جا به معنی عفت و ناموس و آبرو باشد و حسن حفاظ به معنی پاکدامنی. کلمه‌ی حفاظ به این معنی در گلیله و دمنه هم آمده است: «غلامی بی‌حفاظ داشت و بازداری کردی» یا: «اگر ندانند متیقن باشی که مرغان را این ناحفاظ تلقین کرده است».

۳۴- صفحه‌ی ۳۲۶، در عبارت «گوش غرامت طبع مالیدن و انگشت ندامت عقل خاییدن گرفت»، «گوش غرامت طبع» و «انگشت ندامت عقل» را استعاره‌ی مکنیه گرفته‌اند که درست نیست و هر دو اضافه‌ی اقترازی هستند.

۳۵- صفحه‌ی ۳۲۷، عبارت زیر را به این صورت نشانه‌گذاری کرده‌اند و خوانده‌اند: «دوست و برادر خوانده داشت به فطانت ذهن و رزانت رای مشهور و به کاردانی و پیش‌اندیشی دستور و پیشوای دوستان و یاران کار افتاده، از ابتاء جنس خویش این بجه‌ی، رشد و کیاست نهادی همه حدس و فراست».

اما بهتر است به این صورت نشانه‌گذاری و خوانده شود: «دوست و برادر خوانده داشت به فطانت ذهن و رزانت رای مشهور و به کاردانی و پیش‌اندیشی دستور و پیشوای دوستان و یاران کار افتاده از ابتاء جنس خویش، این بجه‌ی رشد و کیاست نهادی همه حدس و فراست».

۳۶- صفحه‌ی ۳۴۰، در عبارت «دانست که سبیکه‌ی فطرتش از کوره‌ی حبس بدان خلاص، تمام عیار آمده است» درباره‌ی خلاص نوشته‌اند: «به فتح اول ساده و پاک‌شدن» اما به نظر می‌رسد خلاص در این جا به همان رهایی و رهاشدن درست باشد.

۳۷- صفحه‌ی ۳۵۱، درباره‌ی عبارت: «آن به که من این زیان از پهلوی زروی کنم» نوشته‌اند: «پهلوی: جانب و جنب - بهتر است که زر وی را به بهای کم بفروشیم و از جانب او زبانی ببریم تا به دیگران گوسفندان آسیبی نرساند» نظر شارح محترم این کتاب درست نیست و پهلوی در این جا به معنی نفع، فایده و سود است. هم‌چنان که در پاورقی کتاب مرزبان نامه چاپ قزوینی توضیح داده شده<sup>۱۲</sup> و هم‌چنین در

فرهنگ معین آمده و همین عبارت مرزبان نامه به عنوان شاهد مثال ذکر شده است. و معنی، عبارت این است: بهتر آن است این زیان و ضرری که به من می‌رسد از سود و فایده‌ی خود زر وی باشد یعنی درست است که با فروختن او ضرر می‌کنم یا توجه به منافعی که دارد ولی این بهتر از آن است که او هر روز با کشتن حیوانات دیگر به من ضرر برساند.

۳۸- صفحه‌ی ۳۶۲، در عبارت «شیر از تب لرزه‌ی اندیشه‌ی تو بسوزد» تب لرزه‌ی اندیشه را تشبیه صریح گرفته‌اند که درست نیست و تب لرزه‌ی اندیشه اضافه‌ی ناشی به منشا می‌باشد یعنی تب لرزه ناشی از اندیشه و نگرانی.

۳۹- صفحه‌ی ۳۶۳، عبارت زیر را این طور خوانده‌اند: «مترصد بنشست تا از شبکه‌ی ارزاق شکاری، درافکند» اما این درست نیست و بهتر است بعد از شبکه‌ی ارزاق، ویرگول بگذاریم و این طور بخوانیم: «تا از شبکه‌ی ارزاق، شکاری درافکند» و معنا این طور می‌شود: تا از تور روزی‌ها شکاری به چنگ آورد».

۴۰- صفحه‌ی ۳۸۰، در عبارت «در امتنان این خیر احسان ترا با قضیلت ید علیه معجزه‌ی ید بیضاه به معالجه‌ی این داء معضل که به من رسیده است» پیدا گردد» درباره‌ی امتنان نوشته‌اند: «نعمت‌دادن، مصدر باب افتعال از مجرد منت» اما بهتر است امتنان را در معنای سپاسگزاری، سپاس داشتن و یا منت‌نهان و منت گذاشتن بگیریم.

۴۱- صفحه‌ی ۳۸۹، در جمله‌ی: «چنان‌که از تسویل مسوولان و تخییل مخییلان معهود است» تخییل را معنی «تهمت‌زدن» گرفته‌اند، اما بهتر است که تخییل را به معنی به‌خیال افکنیدن، به‌گمان افکنیدن بگیریم.

۴۲- صفحه‌ی ۳۹۱، در معنی بیت:

صورتی از فرشته نیکوتر

دیو رویت نماید از خنجر

نوشته‌اند: «شاید به تکلف معنی چنین باشد که فرشته‌رویی که با

تیغ تیز قصد تو کند از اهرمن هم در دیده‌ی تو زشت دینارتر است» که این معنا درست نیست و معنی درست بیت به این شرح است: «در زمان قدیم آینه‌ی شیشه‌یی وجود نداشت و آینه‌ها معمولاً فلزی بود و این آینه فلزی هم در دسترس همه نبود، بنابراین این از اشیا فلزی مانند خنجر به‌عنوان آینه استفاده می‌کردند و این نوع اشیا فلزی تصویر صورت را کج و معوج جلوه می‌دهد، یعنی وقتی تصویر رخسار در آن می‌افتد کج و معوج و زشت به‌نظر می‌رسد. با این توضیح معنای بیت این است: رخساری که آن قدر زیباست که حتا از فرشته نیز زیباتر است اگر عکس آن در خنجر بیفتد و از خنجر تصویر آن را ببینی، آن قدر زشت می‌شود که مانند دیو در نظر تو جلوه می‌کند. ضمناً بیت از هدیه‌ی سنایی می‌باشد.

۴۳- صفحه‌ی ۴۰۱، در جمله‌ی «تا امروز مرا چیزی می‌گشاده»

درباره‌ی می‌گشاد، نوشته‌اند: «به کنایه یعنی گشایشی و فرجی پدید می‌آید. فعل دو وجهی در این جا به‌صورت لازم به کار رفته» که درست نیست و «می‌گشاد» در این جا به معنی «حاصل می‌شد» به کار رفته است. یعنی تا امروز چیزی برای من حاصل می‌شد، به‌دست می‌آمد.

۴۴- صفحه‌ی ۴۰۱، در جمله‌ی «در عهدی آرم و ادای حقوق آن

گرم بودم» «گرم» را به معنی تیز و جلد گرفته‌اند که درست نیست و

گرم بودن در این جا به معنی مشغول بودن می باشد.

۴۵- صفحه ۴۱۰، «نام و ناموس ملک را مگس هم چو طاووس به کار آید» در کلیله و دمنه نیز همین مضمون به کار رفته: «کاندرین ملک چو طاووس به کاراست مگس»<sup>۱۲</sup>

۴۶- صفحه ۴۱۰، در عبارت «اشارت فرمای تا آن چه در تحت استطاعت و در طی امکان آید به جای آرم» درباره ی طی امکان نوشته اند: «ضمن و درون عالم ممکنات» که درست به نظر نمی رسد و امکان در این جا به معنی قدرت و توانایی می باشد و ربطی به عالم ممکنات ندارد.

۴۷- صفحه ۴۷۵، ذیل شماره ی ۵ «تکیه ی اعتماد» را تشبیه صریح گرفته اند که درست نیست و اضافی ناشی به منشا می باشد یعنی تکیه کردنی که ناشی از اعتماد باشد.

۴۸- صفحه ۴۷۵، در عبارت «ابروی طاق این دولت را چشم زخمی از حوادث و زلازل در رسد که مرمت و اصلاح آن به عمرها نتوان کرد» درباره ی ابروی طاق نوشته اند: «ابروی بی مانند و جفت» که به نظر می رسد منظور از طاق در این جا: ایوان یا سقف محدب آسمانه و سقف قوسی شکل باشد. در آن صورت ابروی طاق و دولت هر دو اضافی استعاری خواهند بود و کلمات زلازل و مرمت و اصلاح قریبه یی برای طاق به معنی سقف قوسی شکل هستند».

۴۹- صفحه ۴۸۲، در عبارت «مگر غرابی به حکم اغتراب در آن نواحی افتاده بود» مگر را به معنی همانه قید تاکید گرفته اند و بهتر است به معنی از قضا و اتفاقاً بگیریم.

۵۰- صفحه ۴۸۶، در عبارت «از توهّم این خطب عظیم در اندیشه ی مقعد و مقیم افتاد» درباره ی مقعد نوشته اند: «برجای نشاند، صفت اندیشه، اسم فاعل، ضدّ مقیم به معنی برخیزاننده» و کلمه ی «مقیم» درست معنا نشده است که به همان معنی مقعد است یعنی برجای نشاند.

۵۱- صفحه ۴۸۷، در عبارت «و آن شکل غریب که چون نعیب او منظر و محتر بود» درباره ی چون نوشته اند: «چون: چه گونه» که درست نیست و چون در این جا به معنی «مانند» است.

۵۲- صفحه ۴۹۱، «به منجمی نشان دادند» یعنی منجمی را نشان دادند. به جای مفعول صریح، مفعول غیر صریح به کار رفته است این نوع کاربرد در مرزبان نامه باز هم وجود دارد. مانند: «فردا بدو امتحان کنیم تا خود چه می گیرد» یعنی او را امتحان کنیم. (ص ۵۰۰)

۵۳- صفحه ۴۹۶ در عبارت «در آن باید کوشید که به چربی زبان قلم در انفاذ مراسلات و مجاملات و انفاذ اموال و ایراد حسن مقال او را از تعدی و عزم تصدی مر خصومت را بگردانی» در معنی انفاذ نوشته اند: «نابود گردانیدن، مصدر باب افعال از مجرد نفاذ به فتح اول نیست شدن» اما با توجه به سیاق عبارت بهتر است انفاذ را در این جا به معنی فرستان و روانه کردن بگیریم.

۵۴- صفحه ۴۹۷، در معنی عبارت «با از مظاهران و معاونان خصم خویش ترسد که هنگام حرب یار او شوند» نوشته اند: «یا از پشتیبانان و یاریگران دشمن که در سپاه هستند (به ظاهر دوست شاه و در نهان یار دشمن او) بیم دارد که به گاه پیکار از دشمن هواداری کنند و به گروه های دیگر پیوندند» این معنا درست به نظر نمی رسد، چون

منظور از معاونان و مظاهران آن هایی هستند که دوست و یار و یاور دشمن هستند نه گروه متظاهر که در سپاه هستند و این گروه متظاهر را که در سپاه او هستند در جمله ی بعدی ذکر می کند.

۵۵- صفحه ۵۰۷، در معنی عبارت «و از بهر گوشتی که بر من به تیر نمی توان زد کرس در محاجر دیدگانم بیضه نهد» نوشته اند: «از بس لاغری با نوک تیر هم نمی توان اندکی گوشت از تن من جدا کرد و از ناتوانی مرغ مردار خوار در گرداگرد چشمانم تخم نهد و آشیان سازد».

شارح محترم این دو جمله را مستقل از هم دیگر گرفته اند، در حالی که این دو جمله از لحاظ معنی مکمل یکدیگرند و مربوط به هم هستند و منظور این است به خاطر گوشتی که بر بدن من حتا با تیر هم نمی توان زد، یعنی گوشت خیلی اندک است، نزدیک است کرس در کاسه ی چشمانم که از شدت لاغری، گودی و عمق بیش تری یافته است بر خود آشیانه ساخته و تخم نهد. ضمناً کرس لاشخوار و مردار خوار است، به کنایه یعنی نزدیک است بمیرم.

۵۶- صفحه ۵۱۳، در عبارت «و اندیشه ی عافیت طلبی عیافتی و نبوتی از کار جنگ در طباع ایشان پدید آورد» شارح محترم کتاب کلمه ی نبوت را به معنی کندی گرفته اند که درست نیست و نبوت در این جا به معنی اعراض و دوری کردن می باشد.

۵۷- صفحه ۵۱۴، در عبارت «سیوم وقت تمل و تامل کردن و روزگار بردن» کلمه ی «تمل» را «اشکار کردن حجت و تمسک به آن» معنا کرده اند، اما با توجه به سیاق عبارت بهتر است آن را به معنی درنگ کردن بگیریم و تامل کردن و روزگار بردن نیز این معنا را تایید می کنند.

۵۸- صفحه ۵۷۰، در ذیل شماره ی ۳ درباره ی مقامات نوشته اند: «به فتح اول در این جا به معنی کارهای بنام و نمایان جمع مقام به معنی جای ایستادن و جاه و منزلت» این که نوشته اند: «مقامات جمع مقام است» درست نیست بلکه مقامات به این معنی جمع مقامه است نه مقام».

۵۹- صفحه ۵۷۴، در عبارت «پس می باید که به همه حال گوش به حرکات و خطرات خویش داری» درباره ی خطرات نوشته اند: «به فتح اول و دوم جمع خطر به معنی به سر در افتادن» تا آن جا که در فرهنگ های فارسی و هم چنین المنجد جست و جو کردم، هیچ جا ندیدم که خطرات به این معنی به کار رفته باشد، این معنی که ایشان برای خطرات نوشته اند، معنی عثرات است که بعد از آن در متن آمده است و حدس می زنم که معنی عثرات را به اشتباه در هنگام چاپ در مقابل خطرات نقل کرده اند، در هر صورت «خطرات» به معنی «چیزی ست که در دل آدمی خطور کند از افکار و اندیشه ها» و در مقابل حرکات که اعمال ظاهری ست خطرات، افکار و اندیشه هاست که باطنی می باشند. ضمناً گوش داشتن به معنی مراقب و مواظب بودن است که توضیح داده نشده است.

۶۰- صفحه ۵۸۵ در عبارت «توقّر بر حقوق واجب دانستی» درباره ی «توقّر» نوشته اند: «نگاه داشتن، مصدر باب تفعّل» که معنای درستی نیست و توقّر در این جا به معنی «همت گماشتن» است.

۶۱- صفحه ۵۹۹، در معنی عبارت: «از امتلاء آن غصه چون هلال روی به تراجع می نهاد». نوشته اند: «چنان دلش از اندوه پُر شد

# مناسبت‌های خرداد ماه

- یکم خرداد: روز بزرگداشت ملاصدرا، مولف اسفار اربعه و صاحب فرضیه‌ی حرکت جوهری.
- ۳ خرداد ۱۳۶۱: خرمشهر که به‌رغم ۳۵ روز محاصرت در ۴ آبان ۱۳۵۹ به اشغال نیروهای عراقی درآمد بود، پس از ۲۴ روز رزم بی‌امان، در ساعت ۲ بعدازظهر روز سوم خرداد ۱۳۶۱، به‌طور کامل آزاد شد. با گرامی‌داشت یاد همه‌ی شهیدان سرفراز دفاع مقدس، سال‌روز آزادی خرمشهر را به همه‌ی ملت ایران بویژه هم‌وطنان خوب خوزستانی شادباش می‌گوییم. سال گذشته به‌همین مناسبت «حماسه‌ی خرمشهر» از خانم توران شهریاری را در شماره‌ی خردادماه چاپ کردیم: «خرما ای شهر خرمشهر شهر قهرمان».
- ۴ خرداد ۱۲۹۹: شهادت شیخ محمد خیابانی در تبریز و ترور ابومسلم خراسانی به تحریک خلیفه‌ی عباسی.
- ۶ خرداد ۱۳۲۸: درگذشت علامه محمد قزوینی.
- ۱۴ خرداد ۱۳۶۸: رحلت آیت‌الله خمینی، بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران.
- ۱۵ خرداد ۱۳۴۲: قیام منهبیون علیه دستگیری آیت‌الله خمینی در تهران و قم و چند شهر دیگر که با کشت و کشتار جمعی از طرف دولت سرکوب شد. (ر.ک مقاله‌ی «جبهه‌ی ملی و ۱۵ خرداد در همین شماره»)
- ۱۵ خرداد: روز جهانی محیط‌زیست.
- ۱۷ خرداد ۱۳۳۸: پرمهربرداری از مجسمه‌ی فردوسی (ساخته‌ی ابوالحسن صدیقی) در میدان فردوسی تهران.
- ۱۹ خرداد ۱۳۳۱: نطق تاریخی دکتر محمدمصلق در دادگاه بین‌المللی لاهه.
- ۲۰ خرداد: روز جهانی صنایع دستی.
- ۲۲ خرداد: روز پرستار و بهروز.
- ۲۹ خرداد: سالگرد درگذشت (و به‌قولی شهادت) دکتر علی شریعتی تأثیرگذارترین چهره‌های روشنفکری دینی در قرن اخیر. در حافظ شماره‌ی ۱۵ (خرداد ۱۳۸۴)، و مقاله راجع به شریعتی چاپ کرده بودیم.
- ۲۹ خرداد ۱۳۳۰: خلع ید از «شرکت نفت انگلیس و ایران» به‌رهبری زنده‌یاد دکتر محمد مصلق.
- ۳۱ خرداد ۱۳۶۰: شهادت دکتر مصطفی چمران!

## چهلمین سالگرد سعید نفیسی

استاد سعید نفیسی که نزدیک به یکصد خط کتاب تألیف کرده است، در ایام سفر تبلیغاتی‌اش را در ایران فرستاد. به‌عنوان مهاجرند کند و در مجلس یک پارلمان مجرد اما قبل از مسافرت در خرداد ۱۳۲۵ نفیسی در ۷۵ سالگی از کار استعفا داد. نفیسی پس از سفر به ۱۳۲۰ که محمدعلی فردوسی سیاست‌ور بود فرهنگ را در کابینه‌اش به او پیشنهاد کرد. این سمت را به این دلیل که وزیر دادگستری آن کابینه محمد امین بود نپذیرفت.

که چون ماه یکشنبه به کاستی و نزاری رونهاد»  
 معنایی که ایشان نوشته‌اند ناقص و ناتمام است و معنای عبارت این است: «هم‌چنان که هلال ماه بعد از این که پُر می‌شود و ماه کامل (پدر) می‌شود، رو به تراجع می‌نهد و کم‌کم لاغر و باریک می‌شود او هم به‌خاطر پُرشدن از غم و غصه و در اثر آن غم و اندوه روزبه‌روز مانند هلال نحیف و لاغر می‌شود.»  
 ۶۲- صفحه‌ی ۶۱۸ در عبارت: «مگر چاهی عمیق به نزدیک درکنده بود» مگر را قید تأکید به‌معنی همانا گرفته‌اند که درست نیست و به‌معنی از قضا و اتفاقاً می‌باشد.  
 ۶۳- صفحه‌ی ۶۲۳ در عبارت «معصومه نگاه کرد» و هم‌چنین صفحه‌ی ۶۲۶ در عبارت «معصومه بر زبان خادمی به‌دستور پیغام فرستاد» معصومه را صفت برای زن گرفته‌اند و نوشته‌اند: «زن بی‌گناه و پاکدامن، صفت جانشین موصوف» و «معصومه: زن بی‌گناه» اما به نظر می‌رسد معصومه اسم زن باشد نه صفت برای او.  
 ۶۴- صفحه‌ی ۶۳۲ در عبارت «از موالیان خدمت باشم» درباره‌ی موالیان نوشته‌اند: «به ضم اول جمع موالی یعنی آن‌که پیاپی و پیوسته به‌کار پردازد»، اما به این معنی که ایشان مرقوم داشته‌اند، متوالی‌ست نه موالی، و موالی به‌معنی دوست دارنده و یاور و دستگیر است.  
 ۶۵- صفحه‌ی ۶۵۲ در عبارت «ناک دهان صبا و شمال به‌بوی فوحات هوایش نافه‌ی ازاهیر شکافته» ناک دهان را «ناک دهان» خوانده‌اند و نوشته‌اند: «ناک: آلوده و آغشته و مغشوش، صفت دهان - دهان صبا: استعاره‌ی مکتبیه» این نوشته‌ی ایشان درست نیست و ناک دهان یک ترکیب است (ناک + ده + ان) یعنی کسی که ناک (مشک و عنبر مغشوش) فروشد. این لغت به‌صورت «ناک ده» در فرهنگ معین آمده و همین عبارت مرزبان‌نامه به‌عنوان شاهد مثال ذکر شده است. برای آگاهی بیش‌تر مراجعه شود به کتاب مرصادالعباد. ۱۲

### منابع و ماخذ

- ۱- کلیله و دمنه، نصرالله منشی (تصحیح مجتبی مینوی)، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۲، ص ۱۱۰ مقدمه.
- ۲- مرزبان‌نامه، سعدالدین وروائینی (تصحیح محمد قزوینی)، چاپ‌خانه‌ی مروی، ۱۳۶۷، ص الفه مقدمه.
- ۳- مرزبان‌نامه، سعدالدین وروائینی (شرح خلیل خطیب رهبر)، انتشارات صفی‌عاشانه، ۱۳۳۲، ص ۱۴۵.
- ۴- دیوان حافظ، تصحیح قزوینی - غنی (به‌اهتمام جریزه‌دار)، انتشارات اساطیر، ۱۳۳۴، ص ۳۲۴.
- ۵- فرهنگ فارسی، محمد معین، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱.
- ۶- لغت‌نامه‌ی دهخدا، چاپ‌خانه‌ی دولتی ایران، ۱۳۳۷.
- ۷- فرهنگ فارسی، محمد معین.
- ۸- گلستان سعدی، تصحیح و توضیح غلام‌حسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، ۱۳۳۳، ص ۱۵۸.
- ۹- کلیات خمسه‌ی نظامی، چاپ انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳، ص ۴۸۲.
- ۱۰- ر.ک. مرزبان‌نامه، تصحیح محمد قزوینی، ص ۸۶.
- ۱۱- ر.ک. کلیله و دمنه، تصحیح مجتبی مینوی، صص ۱۵۴ و ۱۵۳.
- ۱۲- ر.ک. مرزبان‌نامه، تصحیح محمد قزوینی، ص ۱۳۳.
- ۱۳- ر.ک. کلیله و دمنه، تصحیح مجتبی مینوی، صص ۶۷.
- ۱۴- مرصادالعباد، نجم رازی، تصحیح محمدمامین ریاحی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷، صص ۶۷۰ و ۷۰۹.

